

بررسی انتقادی عرفان آشو با نگاهی به نهج البلاغه

زهرا افراسیابی^۱، محمد مهدی کریمی نیا^۲، مجتبی انصاری مقدم^۳

^۱ کارشناسی ارشد رشته فقه و حقوق از دانشگاه آیت الله بروجردی، شهرستان بروجرد، ایران، طلبه سطح سه (کارشناسی ارشد) رشته کلام اسلامی، جامعه الزهرا (س) قم

^۲ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، طلبه و پژوهشگر حوزه علمیه قم (نویسنده مسئول)

^۳ دانشجوی دکتری تخصصی علوم قرآن و حدیث دانشگاه میبد، ایران، مدرّس گروه علوم و حدیث دانشکده الهیات مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی قم

چکیده

پیشرفت علم و توسعه اسباب آرامش و رفاه نتوانسته بر میل فطری و گرایش به معنویت و در راس آن خداجویی سرپوش بگذارد. در کمتر از دو دهه گذشته بازار تفکرانی نو در قالب عرفان های نوظهور بشدت گرم شده است و هر از گاهی در گوشه ای از دنیا نامی نو و عنوانی جدید ظهور می کند که هر کدام روشی را سرلوحه رفتار خداجویانه خود قرار می دهد که بدون توجه به خواستگاه آن عرفان، در بین سایر افراد جامعه بشری گسترش یافته است که هر کدام با توجه به تنوع سلیقه ها ی انسان دوران ما نسخه جذابی تجویز می کند. در این بین گروهی از این عرفان ها کمتر و گروهی بیشتر با اقبال عمومی مواجه شده است. نمونه ای از این عرفان ها، عرفان آشو است که در مشرق زمین طلوع کرد و در آمریکا رشد و توسعه یافت که با پذیرش گروهی کثیر از افراد بالاخص جوانان رو به رو شد. آشو با تکیه بر عشق و بی بند و باری جنسی، راه رسیدن به آرامش به رهپویانش می نمایاند. این مقاله به صورت توصیفی تحلیلی و نقادی به بررسی عرفان آشو و تطبیق آن برآموزه های اسلامی و به صورت دقیق تر نهج البلاغه پرداخته است. در این مقاله سعی شده است در گام اول، نظام فکری و پیام های عمده این جریان عرفانی جمع بندی شود و در ذیل هر کدام از عناوین نقاط غیرقابل دفاع در مبانی یا نتایج سوء فردی و اجتماعی آموزه های برای مخاطبین تبیین گردد. تاکنون کتاب خاصی با تاکید بر این عرفان چاپ نشده است کتاب جریان شناسی عرفان های نوظهور نوشته حمیدرضا مظاهری سیف و کژراهه که جمع آوری شده توسط گروهی از محققان است به صورت کلی و گذرا انواع عرفان های نوظهور را نقد کرده است و مقالات در این مورد انگشت شمارند، از آن جا که کتب آشو براحتی و رایگان در اختیار عموم قرار گرفته است و از طرفی فرهنگ ایرانی اسلامی ایران غنی از عرفان و تفکرات مبتنی بر اسلام است، شایسته است که نقد و بررسی در این مورد بیشتر مورد توجه قرار گیرد. نهج البلاغه که به حق آخ القرآن نام گرفته است سرشار از مضامین عرفانی و اخلاقی است که باید بیشتر از پیش بر آن تأکید شود تا بتوان راه درست را به رهپویان تشنه معرفت نمایاند.

واژه های کلیدی: عرفان، خداجویی، عشق، آشو، نهج البلاغه

مقدمه

اندیشمندان جهان امروز بحران حاکم بر جامعه بشری را بحران معنویت می نامند که بزرگترین بحرانی است که بخصوص بر جامعه به اصطلاح پیشرفته و صنعتی حکومت می کند بحران سیاسی و اقتصادی در هر جامعه ای که پدید آید به مرور زمان حل خواهد شد و گروه دیگری از بحران ها هم شاید ظاهراً معنوی نباشد، اما ریشه در یک امر معنوی دارد. افزایش خودکشی ها، ازدیاد بیماری های اعصاب و روان، عصیانگری جوانان، کم رنگ شدن ارزش های اخلاقی و انسانی دلیلی بر این مدعاست؛ چرا که اگر ریشه آن اقتصادی و مادی بود، باید بیشتر در بین قشر فقیر جامعه دیده می شد، در حالی که پراکندگی آماری چنین چیزی را تأیید نمی کند. در برهه ای از زمان نظریه نسانتیسیم» یا «اصالت علم» مطرح شد که علم درمان همه بیماری هاست. آری به حقیقت همین گونه است. علم درمان جهل و ظلمت است، البته تا زمانی که علم از ایمان جدا نشده باشد، علم و ایمان در کنار هم راه رسیدن به خدا و آرامش را سپری می کنند که راه کسب و معرفت و عرفان است عرفان راه رسیدن به خداست، در حالی که گروهی از جویندگان حقیقت عرفان را جدای از شناخت خدا می دانند که این عامل انحراف آنهاست.

أشو به عنوان آغازگر تفکری نو با عنوان عرفان أشو با استفاده از تعبیری چون عشق، شناخت، کز راهه ای را به پیروان و طرفداران خود نمایانده که آینده ای جز ضلالت و تباهی در انتظار آنان نیست.

معنایی که او به عنوان راه رسیدن به خدا در عشق متبلور می کند، جز گناه و عصیان و تبعیت شیطان چیز دیگری نیست. عرفان اسلامی بهترین راه را برای رسیدن به خدا معرفی می کند در نزد مسلمانان حضرت علی (علیه السلام) «امام العارفین» است. وی با دانش و بینشی عمیق و گسترده و با شناختی همه جانبه از انسان و هستی، آموزه های عرفانی نابی را به بشر ارائه کرد و بدینسان میراث سترگ و گرانبهایی را به جای گذاشت. بعد از ورود بیراهه ای مثل أشو تحلیل آموزه های عرفانی آن و نقد با توجه به نهج البلاغه وظیفه مهم فکری - فرهنگی است.

۱. معرفی أشو

باگوان شری راجینش در ایالت کوچ وادا در هند به دنیا آمد. او با نام مستعار «راجینش چاند راموهان» که بعدها به أشو معروف شد، مدعی عرفان فیلسوف نمای هندی بود که استاد فلسفه چندین دانشگاه در هند بود که بیش از ۶۵۰ عنوان کتاب که در حقیقت نسخه برداری از سخنرانی های او هست، چاپ شده است.

در لغت کلمه أشو به معنای مقدس و پاک است و در باره دلیل نام گذاری وی گفته شده است که از کلمه (Oceanic) به معنای اقیانوس گرفته شده است و با نامیدن خود به این نام خواسته چنین معنایی را القاء کند که چنین تجربه ای را کسب کند.

گروهی گفته اند به معنای شخصی متبرک و ملکوتی، کسی که از آسمان بر او گُل ها می بارد که یک کلمه شرقی است.

ابتدای شهرت او از سال ۱۹۶۰ م. تا ۱۹۹۰ م. بوده است که پایه گذار عرفانی نو به نام أشو بود. (شریفی، ۱۳۹۰، ص ۶۸). عرفان در لغت به معنی شناختن، آگاه شدن، دانستن و بازشناسی است و بیشتر به معنای شناخت و معرفت خداوند استعمال می شود، (ارزگانی، ۱۳۸۴، ص ۲۱).

راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قران کریم، معرفت و عرفان را ادراک شیء با اندیشیدن و تدبر در اثر آن دانسته است،

(اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۶۰).

عرفان در اصطلاح علم و ادراک خاصی است که از راه تزکیه نفس و تصفیه جان به دست می آید؛ یعنی از طریق سیر و سلوک، مکاشفاتی نصیب سالک می شود که از وقایع و حقایق هستی حکایت می کند و نیازمند تفسیر است. (ارزگانی، ۱۳۸۴، ص ۲۲).

و همچنین آن را طریقه ای ویژه برای دستیابی و شناسایی حقایق هستی از راه تهذیب نفس و قطع علایق دنیوی و توجه تام به معنویت و حقیقت هستی دانسته اند، (کاشفی، ۱۳۸۵، ص ۱۷). و گاهی به شناخت ماوراء محسوسات هم عرفان گفته اند، (کرمانی، ۱۳۸۶، ص ۱۷).

یکی از عرفان هایی که در چند سال گذشته رهروانی را در سراسر دنیا به خود جذب کرده است، عرفان اُشو است که اصل آن در هندوستان بود، ولی رشد و نمو آن در آمریکا شکل گرفت که بر مبنای تعریفی از عشق است که انسان را به حقیقت برساند، در حالی که نه تنها معنای خود عشق را در نیافته است، بلکه حقیقت نیز نتوانسته درک کند.

او عشق را محور اصلی تعلیم خود قرار داده است. نظریه اصلی او و نوآوری اش این بوده است «که عشق و مراقبه ای را در هم آمیخته و ترکیبی از این دو را برای تأمین معنویت بشر دنیایی این روزگار پیشنهاد می کند»، (مظاهری سیف، ۱۳۸۹، ص ۱۸۵).

۲. نگاهی به آداب و رسوم (عرفان) در مکتب اُشو

۲-۱. عشق در عرفان اُشو

عشق، سرشت و جوهر آدمی و از شگفت انگیزترین حالات اوست. حبّ آرمانی، شیفتگی در برابر حسن سرمدی و انجذاب به سوی جانان است که در ادبیات عرفانی از آن به «کیمیا» یا «اکسیر» تعبیر می شود و کلید تربیت انسان است. این عشق قدسی که گاه «طریق» و گاه «مقام» خوانده می شود، مراتب و درجاتی را داراست که در میان انواع گوناگون محبت، از ویژگی ها و اوصاف و منافع و فوایدی بی شمار بهره مند است. این مودّت مقدس، در مراحل مختلف، عوامل و علائمی دارد که از راه کارهای دست یابی به آن را رقم می زند، (خلیلی، ۱۳۸۹).

در مکتب اُشو چندین مرحله برای رسیدن به حد اعلای شناخت حقیقت وجود دارد. این مراحل رقص، انواع مراقبه، نشاط، یوگا و غیره که در صدر همه این مراحل و به عنوان زیربنای همه آنها تعریف نادرست از عشق و عشق ورزی را شامل می شود. مهم ترین نکته قابل توجه در آموزه های این مکتب تاکید افراطی به آمیزش جنسی است که آن را آغاز راه و مراقبه می داند.

در کتاب «سکس تا فراآگاهی» که مجموعه ای از جملات فی البداهه اوست، راه رسیدن به شناخت را تنها و تنها در آمیزش جنسی می داند.

«از شما در خواست می کنم فقط وقتی به آمیزش جنسی روی آورید که احساس سرور دارید، احساس عشق دارید، وقتی که شادمان هستید، وقتی که نیاشگر هستید، فقط زمانی که احساس می کنید، قلبی پر از آرامش و سپاس دارید، فقط انسانی که این گونه به آمیزش روی آورد می تواند به فرا آگاهی سامادی (samadi) را تجربه کند، (اُشو، ۱۳۹۷).

در مکتب اُشو منظور از آمیزش جنسی، آمیزش خارج از چارچوب خانواده است. ازدواج از نظر او امری مذموم است. او ازدواج را اسارت زن می داند.

«نمی گویم اگر زنی را دوست داری، با او ازدواج نکن با او باش. اما نسبت به عشق وفادار بمان نه نسبت به شخص،

وقتی عشق از بین رفت، آن وقت حرکت کن و برو»، (أشو، ۱۳۸۶، ص ۱۰۷).

در جای دیگر عشق را رمز پویایی و ازدواج را رکود می داند: «ازدواج وسیله ای است برای فرار از ترس تغییرات، ازدواج وسیله ای است تا پیوند را تثبیت کند، اما عشق چنان پدیده ای است که به محض تلاش برای تثبیت آن خواهد مرد، ایستایی در عشق همان و نابودی عشق همان»، (أشو، ص ۷۲).

أشو در سخنرانی در جمع هواداران خود به صراحت می گوید:

«انسان ها از نظر ارتباطات جنسی باید مانند بقیه حیوانات زندگی کنند با این وضعیت نه مشکلی پیش می آید، نه طلاق و نه درگیری»، (سایت شریفی دوست، SHARIFIDOOST.COM).

خدایی که آشو در پی رسیدن به آن است، در عشق متجلی می شود و عشق یعنی پویایی، و با استفاده از آرامش نمی توان به آن رسید. و چون ازدواج رسیدن به آرامش را برای فرد به ارمغان می آورد، پس انسان را از رسیدن به خداوند باز می دارد. در حالی که او با این توجیهات تنها در راه کسب لذت طلبی است و هدفش تأیید هوس بازی و بی بند و باری است. عشق تجربه ای شخصی است و هیچ کس که آن را در وجود خود دریافته باشد، نمی تواند آن را برای دیگران تعریف کند. پس برای توجیه این نظریه در همین حال دین و مذهب را رد می کند.

او در کتاب «فقط مثل آن» چنین می گوید:

«مذهب هیچ دخلی به ارتباط شما با دیگران ندارد. در واقع این نفس شماسست که همیشه علاقه مند به دیگران و ارتباط است، مذهب مقوله ای کاملاً شخصی است»، (أشو، ۱۳۸۰).

او وقتی مذهب را شخصی می داند، یعنی اینکه نیازی به تبعیت از پیامبران و شریعت آنان نیست، چرا که ادیان منحصر به شخص خاصی نیست و همه پیروان باید با هم به صورت یکسان انجام دهند. وقتی آشو مذهب را شخصی می داند مناسکی نیاز نیست تنها آن چه می ماند هوس و لذت طلبی به نام عشق است، ولی در حقیقت هیچ سنخیتی با معنای عشق واقعی که انسان را به خدا می رساند، ندارد.

أشومی گوید هر گونه هجمه و هوس وسوسه برانگیز که به ذهن وارد می شوند، باید ارضا شوند تا ذهن خالی شود و آماده پذیرش خداوند شوند. بنابراین باید با شهامت وسوسه ها را پذیرفت و ارضاء کرد تا ذهن دغدغه مند نباشد و مانع کشف شهود قلبی نشود. (مظاهری سیف، ۱۳۸۹، ص ۱۸۷).

۱-۲. نقد عرفان آشو در موضوع عشق

«سیری که انسان از خلق به سوی خالق می کند، این امر اساساً قطع نظر از هر فایده و اثری که داشته باشد، خودش یکی از نیازهای روحی بشر است که انجام ندادن آن، در روح بشر ایجاد عدم تعادل می کند و امکان ندارد انسانی کامل شود بدون عبادت و پرستش». (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۲۹۷ - ۲۹۸).

همان طور که مشاهده می کنید پرستش و عبادت، نیاز درونی و فطری بشر است و متعلق آن کسی است که لایق پرستش باشد و پرستش خداوند بدون عشق به نهایت نمی رسد. حضرت علی (علیه السلام) عبادتی که از روی عشق به خداوند باشد مورد ستایش قرار می دهد، نه عبادتی که از ترس جهنم و یا آرزوی بهشت باشد.

در نهج البلاغه نیز مانند سایر متون اسلامی تمامی معانی عشق الهی را می توان یافت که در ذیل کلمه محبت جای گرفته اند. محبت بدون شناخت و معرفت امکان پذیر نیست، ولی آن چه در عرفان آشو مورد تأکید است محبت است نه شناخت محبوب.

در این جا لازم به نظر می رسد ابتدا انواع عشق را معنا کرد تا بعد از آن به بررسی عشق مورد نظر اُشو پرداخت که آیا با این عشق به وصال محبوب واقعی خواهد رسید یا خیر؟

در انسان زمینه چیزی وجود دارد که ما آن را عشق می نامیم. عشق چیزی است مافوق محبت. محبت در حد عادی در هر انسانی موجود است. مثل محبت بین دو دوست، ولی آن چه از عشق یاد می شود بر گرفته از عَشَقَه که نوعی گیاه است که در فارسی به آن پیچک می گویند و به هر چیزی می رسد در آن می پیچد و چنان می پیچد که شخص را در اختیار خود می گیرد. (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۳۰).

عشق یا مجازی است و نامعقول و منشأ آن شهواتی است که در مورد اکثر انسان هاست که حضرت علی (علیه السلام) آن را بشدت نکوهش کرده و رد می نماید:

«وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْمَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹)؛

هر کس شیفته چیزی شود آن چیز دیده اش را کور و دلش را بیمار گرداند چنین کسی با دیده ای ناسالم می نگرد و با گوشی ناشنوا می شنود، شهوت ها خرد او را از هم گسیخته و دنیا دلش را میرانده است».

عشق معقول عبارت است از حبّ شدید و گرایش حیاتی به کمالات و خیرات عالیه مانند معرفت و اخلاق فاضله و قسم فوق معمول که در اصطلاح عرفان و فلسفه «عشق حقیقی» نامیده می شود. معشوق حقیقی در این عشق فقط خداوند است و این همان مرحله اعلای کمال است. در این عشق است که همه قوای مغزی و روانی آدمی شکوفا می شود و به فعلیت می رسد. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در باره عشق به خدا چنین فرمودند:

«إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى الْعَبْدِ الْإِسْتِغَالُ بِي جَعَلَتْ بُغْيَتُهُ وَ لَذَّتُهُ فِي ذِكْرِي، فَإِذَا عَشَقَنِي وَ عَشَقْتُهُ رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ، وَ صَيَّرْتُ ذَلِكَ تَغَالِباً عَلَيْهِ، لَا سَهْواً إِذَا سَهَا النَّاسُ، (کنز العمال، ۱۸۷۲؛ محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۳۵).

هرگاه اشتغال به من بر جان بنده غالب آید، خواهش و لذت او را در یاد خودم قرار دادم و چون خواهش و لذتش را به یاد خودم قرار دهم عاشق من گردد و من نیز عاشق تو و چون عاشق یکدیگر شدیم پرده میان خود و او را بالا زنم و آن [مشاهده جلال و جمال خود] را بر جان او مسلط گردانم به طوری که وقتی مردم دچار سهو و اشتباه شوند او دستخوش سهو نمی شود».

عشقی که اُشو می جوید و راه کمال را در آن می پوید عشق از نوع اول است. البته از نوع کاملاً شهواتی او خدا را در عشق شهوت آلود دنبال می کند، در حالی که عاشق سر از اطاعت معشوق نمی تابد. وقتی خداوند در تمامی ادیان الهی دعوت به عفت و پاکدامنی را خواسته است چگونه می توان با بی عفتی و شهوت پرستی به خداوند رسید؟ از طرفی عشق به خداوند که عشق فوق معمول است عشق روحی است نه جسمی که با ارضاء کردن جسمی بتوان به آن مرحله از عشق رسید، «همیشه روح انسان دروازه ای برای معنویت بشر است که از این جا بفهمد که «من» یک حقیقت معنوی هستم، من قابل بقاء هستم «من» حقیقتی جاودان است». (مطهری، ۱۳۷۵، ص ۱۸۰).

اُشو برای توجیه نامعقولانه هوسبازی میان عشق جسمی و عشق معنوی خلط می کند و پیروانش که شاید تشنه معرفت الهی بودند با آلودن خود به گناه از معرفت بازمانده و تابع محض شیطان می شوند.

مهرورزی، هنر اصلی انسان و پناهگاه وی در برابر وسوسه ها و بندهای سلوک الی الله است که بی بهرگی از محبت،

شقاوت و خسارت آدمی را در بردارد. (خلیلی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۴).

امام حسین (علیه السلام) می فرماید:

«الهی خَسِرْتُ صَفْقَهُ عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيباً» (مفاتیح الجنان، ۱۳۸۲، ص ۱۰۳)؛

معبودا زیانکار است سودای بنده ای که از محبت نصیبی ندارد.

در تمامی عرفان های الهی تهذیب نفس مقدمه و اولین گام برای رسیدن به کمال است نه دامن ناپاک و آلوده ای که عرفان های کاذب به آن چنگ می زنند. «ابن سینا در مورد عارفان می گوید: عارفان متعصب و متعصبی که پلیدی های بدن مادی خود را کنار می گذارد و از علایق ظاهری مزاحم جدا می شود و آن گاه خالصانه و آزادانه به سوی عالم پاک و مقدس و سعادت حرکت می کند و برای رسیدن به کمال بزرگ نشئه می شوند؛ لذت والایی وجودشان را در بر می گیرد. همچنین ابن سینا بیان می کند که رذائل نفسانی باعث نقصان استعداد کمال می شود». (نرم افزار حکیم بو علی سینا، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی)

تضاد آشوب با عرفان اسلامی و حقیقی، کاملاً واضح است. در این دیدگاه شناخت خداوند با قلب حاصل می شود، ولی او می گوید که هر گونه هوس و هجمه ذهنی باید به محض پدید آمدن تخلیه شوند، تا ذهن خالی شود و آماده پذیرش خداوند شوند. بنابراین باید با شهادت و سوسه ها را پذیرفت و ارضاء کرد تا ذهن دغدغه مند نباشد و مانع کشف شهود قلبی نشود. (مظاهری سیف، ۱۳۸۹، ص ۱۸۷).

آیا برای شناخت و درک خداوند باید ذهن خالی باشد یا مملو از علم و آگاهی از معرفت خداوند؟

و آیا با تن دادن به وسوسه ای که خلاف خواست خداوند و امر خداوند است، می توان به خدا رسید؟ مگر نه این که مبارزه با وسوسه و هوای نفس قدم گذاردن در راه خداست.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ قَعْفَ لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ» (نهج البلاغه،

خطبه ۴۷۴)؛

مجاهدی که در راه خدا شهید می شود، اجرش بیشتر از کسی نیست که قادر به گناه است، ولی مرتکب گناه نمی شود، نزدیک است که شخص عقیف ملکی از ملائکه باشد.

مقام شهدا در اسلام بسیار بالاست و مقامی بالاتر از آن نیست، در قرآن تعبیری دارد که در مورد هیچ کس نیامده

است:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران، آیه ۱۶۹)؛

ای پیامبر هرگز گمان نبر کسانی که در راه خدا کشته شده گانند مردگانند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان

روزی داده می شوند.

آیات و روایاتی که جایگاه شهید را بیان می کنند، زیاد هستند. وقتی امام علی (علیه السلام) جایگاه عقیف را همسان شهدا می داند، نشان از عظمت پاکی و قداست است و این راه رسیدن به خداست.

دلیل دیگر این که جهاد اکبر بودن عفت بارها بیان شده است. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ،

(محدثی، ۱۳۸۹، ص ۲؛ کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۲)؛

پیغمبر شکری فرستاد چون برگشتند فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد کوچک را به جا آوردند و جهاد بزرگتر بر آنان ماند. گفتند: ای پیامبر! جهاد بزرگتر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس».

راه خدا و رسیدن به قرب الهی و مقام صالحان و مقام شهود، روشن ولی پیمودن آن مشکل است. فرد وقتی در مسیر گناه باشد از این راه و مقام ذره ای بهره مند نخواهد بود. کسی که برای رسیدن به خداوند مبارزه با نفس را الگو قرار دهد قطعاً به هدف خواهد رسید.

«نفس انسان مملکت و مقام دارد به نام مملکت باطن و ملکوت که لشکریان نفس در آن جا بیشتر و مهمتر از مرتبه ظاهر است. نزاع لشکر رحمانی و شیطانی در باطن عظیم تر است و نتیجه آن نزاع در مرحله ظاهر می شود. جهاد نفس در این مرحله نزد بزرگان اخلاق و سلوک مهمتر است، اگر کسی در این مرحله مغلوب شد برای همیشه تباه می شود». (محدثی، ۱۳۸۹، ص ۶).

اولین راه موفقیت در غلبه بر وسوسه ها، پس از تشخیص ملاک وسوسه از غیر وسوسه بی اعتنایی به این وسوسه هاست. این مسأله خیلی مهم است که بتوانیم در خودمان و دیگران ملاک تشخیص وسوسه از خطورات خوب را بدانیم. خطورات خوب آن امور ذهنی است که انسان را به خوبی ها، به ارتباط با حق تعالی و انجام کارهای خوب هدایت می کند. به این می گویند: «الهام» (تحریری، ۱۳۹۰، ص ۱۰۲).

در نوشته های اُشو تلفیقی از معانی حقیقی و راه و رسوم انحرافی به چشم می خورد. ادیان الهی نیز قبول دارند که وسوسه هاس شیطانی مانع ورود نور الهی و سیر الی الله می شوند، ولی راه مقابله با وسوسه، تن دادن به خواهش دل و پیام شیطان نیست، بلکه راه خلوص قلب، مبارزه با وسوسه در گام اول و استعاده به خداوند و معصومین (ع) در گام بعدی است. نتیجه این که برای رسیدن به خداوند و مقام شناخت او باید با هوای نفس و وسوسه ها مبارزه کرد، نه این که به بهانه خالی شدن ذهن به وسوسه ها تن داد.

۲-۲. رقص و سماع! به عنوان عبادت خداوند!

یکی از پایدارترین و قدیمی ترین تجلیات روح آدمی و یکی از اصیل ترین ابعاد وجود آدمی پرستش است، ولی نوع ابزار آن متفاوت است که گروهی آن را به شکل رقص و آواز و حرکات دسته جمعی! و گروهی به شکل عبادات و خضوع و خشوع و اذکار بروز می دهند. پیامبران (ع) پرستش را نیاوردند، بلکه نوع پرستش و آداب و اعمال آن را به بشر آموختند. (واعظی نژاد، ۱۳۷۴، ص ۲۶).

در نظر اُشو عبادت و عرفان در رقص و آواز است! البته نه مثل سایر عرفان ها نوعی خاص و یا ذکر خاص، بلکه برای هر شخص نوعی خاص از رقص و آواز متصور است. اُشو می گوید:

«در این دنیا هم اینک بمان و به راحت ادامه بده با قهقهه ای برخاسته از عمق وجودت ادامه بده. راحت را به سوی خدا برقص. راحت را به سوی خدا بخند. راحت به سوی خدا را آواز بخوان»، (اُشو، ۱۳۸۴، ص ۳۲).

۲-۲-۱. نقد دیدگاه اُشو در موضوع رقص و سماع

قهقهه زدن یعنی انتهای لذت بردن و بیان غایت شادی است، در شاد بودن ایرادی نیست و هیچ آیین و مذهبی شادی را مذموم و یا غم را مدح نکرده است، ولی این که این شادی را راه به سوی خدا بدانیم کاری عبث است.

از دیدگاه نهج البلاغه دنیای عبادت دنیای دیگری است. دنیای عبادت آکنده از لذت است؛ لذتی که با لذت های دنیای مادی بسیار متفاوت است.

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ۱۹۳ که خطبه متقین نامیده می شود عبادت مردان خدا را این گونه توصیف می فرماید:

«أَمَّا اللَّيْلُ فَصَاقُونَ أَقْدَامَهُمْ؛

هنگام شب پاهایشان برای عبادت جفت می شود».

«تَالَيِّنَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ؛

آن گاه قسمت های مختلف قرآن را تلاوت می کنند».

«يُرْتَلُونَهُ تَرْتِيلًا؛

قرآن خواندنی از سر تأمل و اندیشه».

«يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ؛

کلمات و آیات را با آهنگ و حزن مخصوص معنوی که از قلب هایشان پیدا می شود می خوانند».

در آیات قرآن بیان شده است که اعتقادات صحیح به صورت نورانی و نیکو ظاهر می شود و صاحبانش را مسرور می کند و اعتقادات باطل هم به صورت زشت تجسم می یابند:

«يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» (سوره زلزال، آیه ۶)؛

در آن روز مردم به طور پراکنده (از قبرها) بیرون آیند تا کارهایشان به آنان نشان داده شود».

عملی مورد قبول حق تعالی است که از جانب خودش توسط رسول (ص) ابلاغ شده باشد، نه هر عملی از هر شخصی، بخصوص که آن نوع عمل مختص به آن فرد باشد. عبادات کاری عبث نیست، بلکه راه خطرناک و باریکی است که آخرت و عَقَبه فرد در گرو انجام صحیح آن است.

در مورد این که آیا رقص و سماع می تواند مصداقی از عبادت خداوند باشد، ابتدا باید دانست عبادت چیست و عبادت مورد قبول چه خصوصیتی دارد؟

عبادت در لغت به معنای پرستش کردن و بندگی کردن است، (دهخدا، ۱۳۱۲، ص ۶۵۳). و در اصطلاح هر عملی که انسان آن را به داعی یعنی انگیزه رضای خدا انجام دهد، می شود عبادت؛ البته عملی که پیکره اش هم صلاحیت داشته باشد؛ یعنی هر عملی را که فی حد ذاته، عمل خوبی باشد و مصلحت باشد اگر انسان آن را برای خدا انجام دهد عبادت است، (واعظی نژاد، ۱۳۷۴، ص ۵۴).

با توجه به تعاریف فوق شاید در ابتدا بتوان رقص و سماع یا هر عمل دیگری را نوعی عبادت به شمار آورد، ولی نکته مهم شرط دوم است و این که آیا آن عمل مورد پسند خداوند است و از جانب خود او به انسان ها ابلاغ شده است یا خیر؟ در پاسخ باید گفت در هیچ کدام از متون دینی الهی به رقص و سماع اشاره نشده است و در هر دین و آیینی به فراخور زمان و ظرفیت دینی نوعی از اعمال به عنوان عبادت به صورت خاص اشاره شده است.

خداوند می فرماید:

«وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» (سوره بینه، آیه

۵)؛

در حالی که فرمان نیافته بودند، جز آن که خدا را بپرستند و ایمان و عبادت را برای او از هرگونه شرکی خالص کنند و حق گرا باشند و نماز را به پا دارند و زکات را بپردازند و این است آیین استوار».

همان طور که مشاهده شد تنها نیت کافی نیست و اعمال خاص به صورت مصداقی بیان شده است که به خاطر جلوگیری از اطاله کلام به همه آنها در این مقاله اشاره نمی شود و تنها به این دو مورد بسنده شد. این که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به عنوان کامل ترین انسان تمامی لحظات از یاد خدا غافل نبوده اند و تمام اعمال و افعال در جهت قرب الی الله بوده است، ولی از هیچ کدام از فرائض دینی مانند نماز، روزه، زکات و غیره را لحظه ای فرو گذار نکرده اند و نه تنها اعمال واجب بلکه مستحبات را به بهترین شکل به جا آورده اند شاهی بر این مدعاست. رقص حرکت و کنشی غیرارادی است که با شنیدن یک نوا و یا موسیقی فرد آن را انجام می دهد. چگونه ممکن است فعلی که غیرارادی است، بدون هیچ دلیل دینی و عقلانی، به عنوان عبادت تلقی شود، حتی در مقابل، شواهد و ادله زیادی بر رد رقص و لهو و لعب وجود دارد.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«عاقل نیست کسی که در پی لهو و لعب باشد و دائم خود را با طرب مشغول کند». (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۶۴).

امام صادق (علیه السلام) از پیامبر اسلام (ص) روایت می کنند:

«نهی می کنم شما را از رقص و زمزمار و ربط»، (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۴۳۲).

نتیجه این که عبادات علاوه بر آن که باید دارای انگیزه الهی باشند، باید دارای دلیل شرعی باشند که از جانب خداوند هستند؛ چرا که تنها عملی که در راستای دستور الهی باشد، پذیرفته شده در درگاه حق تعالی است و رقص و سماع و هر حرکت دیگری که این شاخصه را دارا نباشد، نمی تواند در زمره عبادت باشد.

۳-۲. خدای اُشو

یکی از مسائلی که در مورد نظریات اُشو مطرح است این که او در ظاهر با خداوند و مبحث معاد چالشی ندارد، اما با دقت در نظریاتش، تضاد با ادیان الهی و خداوند کاملاً مشهود است. در مکتب او ردی از منطق و تعقل نیست و او همواره لایبالی گری و جدی نگرفتن اصول مهم زندگی فردی را ترویج می دهد. هنگامی که راه شناخت و وصال خداوند، عشق مجازی و هوس آلود و رقص و سماع است، باید دید که اُشو خدا را چه معنا کرده است که راه رسیدن به او از اساس راهی انحرافی است. اُشو معتقد است که «خداوند در جایی درختی سبز، در جایی ستاره ای درخشان، در جایی فاخته و در جایی گل و در جایی کودک است و در جایی هم رودخانه است!»، (اُشو، ۱۳۸۱، ص ۹۲).

اُشو معتقد است: خدا در درون انسان است:

«اگر قرار باشد خدا یا چیزی شبیه او وجود داشته باشد باید در درونت آن را بیابی، باید ابدیت خود را در او پیدا کنی»،

(اُشو، ۱۳۸۲، ص ۸۷).

«هر روز به انسان ها بر می خورم و آنها می آیند و می گویند که در پی خداوند هستند. هر چه بیشتر آنها را می سنجم، بیشتر در می یابم که مشکل آنها (رابطه جنسی) است. اما اگر به آنها بگویم که دشواری آنها به مسائل جنسی باز می گردد، به ایشان برمی خورد و باد شخصیت شان خالی می شود. اما راستی تا زمانی که آن مسئله حل نشود، جستجوی خداوند امکان پذیر است؟ بنابراین من (رابطه جنسی) را مسئله اصلی می شمارم!»، (اُشو، ۱۳۸۰، ص ۸۳).

۳-۲-۱. نقد دیدگاه اُشو در معرفی خداوند متعال

حجت الاسلام احمد عابدی در نقدی که از عرفان اشو دارد می گوید:

«از حرف های اُشو این است که می گوید خدا یعنی شادی و شادمانی، بنابراین هرکسی بداند که شادی در خودش

چیست، همان شادی او می شود خدای او»، (عابدی، احمد، «نقد عرفان متناقض «اشو»/ شناخت مقدم بر عشق به خداست»، خبرگزاری مهر، ۲۴ فروردین ۱۳۹۳ ش.).

جای دیگر اُشو می گوید خدا یعنی زندگی. جای دیگر گفته خدا یعنی عشق. وقتی طرفدارانش از او پرسیدند خدا چیست؟ گفت اصلاً درباره خدا حرف نزنید، خدا یک لفظ نامفهوم است و معنای درست ندارد (نعوذ بالله). در کتابی دیگر نوشته تنها راه شناخت خداوند عقل است و جای دیگر می گوید تنها راه شناخت عشق است و راه رسیدن به او سماع و شادی است» (همان).

در بیان خداشناسی اُشو چند ویژگی برای خداوند بیان شده که در این مقاله به چند مورد آن اشاره می شود:

- ۱- اگر خدا را در کودک و یا رودخانه ببینیم، پس تکلیف خالقیت و قدرت خداوند چه می شود؟
- ۲- چون خدا را در هر جایی می توان دید، پس هر کس خصوصیات ذهنی خود را در خدا می بیند و این با توحید خداوند منافات دارد. درست است که هر کس به فراخور توان عقلی و درک خود خدا را می شناسد و از طرفی خداوند در همه جا هست، ولی این بدان معنا نیست که هر شناخت و معرفتی درست است؛ چرا که در این صورت، نظر کسانی مثل بت پرستان، دوگانه پرستان و حتی کسانی که برای امثال گاو و سایر حیوانات مقام ربوبیت قائلند را باید صحیح دانست!
- ۳- او سپس بیان می کند خدا در درون انسان است. این معنا دور از ذهن مسلمانان نیست؛ چرا که همه خداجویان انسان را خلیفه الله می دانند. انسان ذره ای از روح خدا است. شناخت خداوند از درون فرد آغاز می شود و تا شخص خودش با تمام وجود، خداوند را باور نداشته باشد، نمی تواند قدم را در راه شناخت بگذارد، ولی نه این که خداوند درون انسان باشد و این مستلزم کفر است و وجود خداوند را نفی می کند. حتی اُشو در آغاز می گوید: «اگر خدایی وجود داشته باشد»، یعنی وجود ندارد! روح ابدی است. در این موضوع هم شکی نیست، ولی مستلزم پذیرفتن این نظریه نیست که ابدیت خداوند همان ابدیت روح است، بلکه شناخت ذات انسان راهی به سوی شناخت وجود خداوند در عالم هستی است.
- ۴- او می گوید شناخت خداوند امکان ندارد. این سخن کاملاً پذیرفته شده است و در روایات و عرفان اسلامی نیز به این امر تصریح شده که شناخت ذات خداوند امکان ندارد، ولی نه بدین معنا که خداوند وجود ندارد و تنها یک لفظ است.
- ۵- رابطه جنسی (هوس) مسئله اصلی نیست که چون در قسمت اول مقاله رد آن مورد بحث و بررسی قرار گرفت، جهت جلوگیری از اطاله ی کلام تکرار نمی شود.

حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ عَنْ شَبِّهِ الْمَخْلُوقِينَ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۳)؛

حمد و سپاس خدایی را که از شباهت داشتن به مخلوقین والاتر است».

حضرت هرگونه شباهت را از ساحت خداوند نفی می کند و همچنین با این وصف بیان می کند که فقط این چنین خدایی لایق حمد و سپاس است، نه هر خدایی که شخص با توان ذهن ناقص خود ردی از آن را در درخت یا هر چیز دیگری دیده است.

حضرت علی (علیه السلام) در جای دیگر می فرمایند:

«لَا تَنَالُهُ الْاَوْهَامُ فَتَقْدَرُهُ وَ لَا تَوَهُمُهُ الْفِطْنُ فَتَصَوِّرُهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶)؛

اندیشه ها به او نمی رسند، اندازه ای برای خدا تصور کنند، و فکرهای تیزبین نمی توانند او را درک کنند».

حضرت علی (علیه السلام) در ادامه خطبه ۱۸۶ با استفاده از تعبیری چون: «لَا تُدْرِكُهُ» و «لَا يُدْرِكُ» این مسئله را بیان می کند که با استفاده از ابزارهای انسانی نمی شود خداوند را درک کرد.

از ابزارهای شناخت انسان قوای پنجگانه است که نمی توان با آنها خداوند را تصور کرد و یا مثل و مانندی برای آن برشمرد، ولی این بدان معنا نیست که خدا انکار شود، بلکه باید با بهره گیری از حواس، خدا را از روی صفات و یا مخلوقاتش شناخت.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«فَانْظُرْ أَیْهَا السَّائِلُ فَمَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَتَمَّ بِهِ وَاسْتَضَىٰ بِنُورِ هِدَايَتِهِ، (نهج البلاغه، خطبه ۹۱)؛

ای پرستش کننده! درست بنگر، آنچه را که قرآن از صفات خدا بیان می دارد، به آن اعتماد کن و از نور هدایتش بهره گیر».

شناخت پایه و اساس محبت است. به طور مثال اگر شخصی بگوید من عاشق دختری هستم که او را ندیده ام و نمی دانم کجاست و حتی نمی دانم چه خصوصیاتی دارد در نظر همگان مجنون است. پس اگر کسی بخواهد به شناخت خدا برسد، ابتدا از روی صفات با استفاده از برهان های عقلی به وجود خدا ایمان می آورد و سپس دل در گرو محبت او قرار می دهد و لازمه محبت اجرای دستورات و فرامین الهی است.

«در پایان باید گفت اگرچه از طریق حواس حسی نمی توان به شناخت الهی دست پیدا کرد، اما آن کس که خدا را با حواس طبیعی درک نکرده است، نباید وجود او را منکر شود و چقدر ناروا و غیرمنطقی است که ملاک واقعیت را حواس بدانیم. برای اثبات یک واقعیت هیچ ضرورتی نیست به طور مستقیم با آن واقعیت ارتباط برقرار کرد، ولی راه دیگری برای اثبات واقعیت ها وجود دارد و آن عبارتست از آثار معلول ها و نتایج واقعیت ها. بنابراین حواس مقدمه ای است برای شناخت عقلانی به این صورت که انسان با مشاهده آثار عالم تکوین و شگفتی ها و واقعیاتی که در آن وجود دارد، به وجود خدا پی می برد» (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۸۰).

وقتی انسان خداوند را شناخت تمام ادراک و حواسش متوجه خداوند می شود و با تمام وجود او را درک می کند. شخصی به نام «دغلب یمانی» از حضرت علی (علیه السلام) پرسید: «آیا پروردگارت را دیده ای؟». حضرت فرمود: «آیا چیزی را که نمی بینم می پرستم؟ البته چشم ها با نگاه ظاهر او را نمی بینند، ولی قلب ها با حقائق ایمان او را می بینند» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۴۰۶، حدیث ۱۶).

در تمام عرفان های الهی شناخت خداوند هدف است و همین که شخص اعتراف کند که از شناخت خداوند عاجز است، خود نیز نوعی عرفان به شمار می رود، ولی آنچه که در عرفان های کاذب دهه های اخیر بسیار به چشم می خورد، رد وجود خداوند است، نه عدم امکان شناخت، و این نظریه را به هدف توجیه بوالهوسی و دنیا پرستی خود قرار می دهند، چرا که اعتراف به وجود خداوند آرام آرام فرد را به شناخت پیامبران (ع) می رساند و این نیز زمینه ای برای پذیرش مناسک دینی است، و این مساوی عدم مقبولیت عرفان های کاذب از جمله اُشو می باشد.

نتیجه گیری

راه و رسم و طریقتی که تحت عنوان عشق به عنوان راه رسیدن به حقیقت در مکتب اُشو معرفی می شود از نظر نهج البلاغه نه تنها انسان را به سرمنزل مقصود نمی رساند، بلکه فقط او را از مبانی انسان بودن جدا می کند. در هیچ مذهب و

آیینی بی بند و باری جنسی پسندیده نیست. درست است که اگر شخصی در همه حال خداوند را حاضر و ناظر بداند و رابطه جنسی در چارچوب خانواده و طبق شرع و عرف باشد، خود این آمیزش نیز راهی در مسیر الهی است. البته این بدان معنا نیست که نفس آمیزش راه و طریق حقیقت باشد و همچنین جایگاه عقیف و پاکدامن مقامی بس عظیم برای سالک و عارف است.

پیشنهادهات

۱. کتاب های انحرافی و گمراهی براحتی در دسترس عموم است و با توجه به پیشرفت ارتباطات و دسترسی سریع و آسان به وسایل ارتباط جمعی با کمترین هزینه در اختیار فرد قرار می گیرند. در حالی که کتاب های نقد این گونه نیستند و برای دسترسی هزینه ای که گاه سنگین است باید پرداخت شود که این مانع مهم است و ممکن است شخصی که با دیدن عبارات امثال آشو شبیهه ای در ذهنش به وجود آمده، از پیگیری مطلب به واسطه همین عدم دسترسی منصرف شود و نتیجه رواج تفکر نادرست و ملحدانه خواهد بود.
۲. وزارت ارشاد اسلامی، باید توجه بیشتری بر کتاب های در دست چاپ داشته باشد، در حالی که متأسفانه این گونه نیست و بعد از چاپ چندین عنوان از کتاب و نشر تیراژ هزارن جلد و توزیع آنان به فکر جلوگیری از نشر افتاده اند که این در شان یک کشور اسلامی نیست. به دور از عقل است که انتظار جمع آوری کتاب های فروخته شده را داشته باشند.
۳. چون کتاب های آشو نوشته خود او نیست و سخنرانی های او و جمع آوری توسط هواداران بوده است، ممکن است توسط هر مترجمی چاپ شود و مترجم که به ظاهر فردی موجه است کتاب هایی دیگر ولی مبتنی بر افکار آشو منتشر کند. لذا باید افراد خبره بیشتری بر فرآیند مجوز چاپ کتب نظارت داشته باشند.
۴. تحقیقات نقدی بیشتری بر افکار انحرافی صورت گیرد. نقد عرفان های کاذب و روشنگری ها در سایت های پربازدید قرار گیرد تا عموم مردم از آنان استفاده کنند.

منابع

- *قرآن کریم
- *نهج البلاغه
- *مفاتیح الجنان
- ۱- ارزگانی، امین، ۱۳۸۴، آموزه های عرفانی از منظر امام علی (ع)، بوستان کتاب، قم.
- ۲- آشو، ۱۳۸۲، آفتاب در سایه، ترجمه عبدالعلی براتی، نسیم دانش، تهران.
- ۳- _____، ۱۳۸۲، آینده طلایی، ترجمه مرجان فرجی، فردوسی، تهران.
- ۴- _____، بی تا، ازسکس تا فراآگاهی، بی جا.
- ۵- _____، ۱۳۸۱، الماس های آشو، ترجمه مرجان فرجی، فردوسی، تهران.
- ۶- _____، ۱۳۸۳، پیوند، ترجمه عبدالعلی براتی، نسیم دانش، تهران.
- ۷- _____، ۱۳۸۳، تفسیر آواهای شبانه ساراها، ترجمه هما ارژنگی، نشر حم، تهران.
- ۸- _____، ۱۳۸۲، راز بزرگ، ترجمه روان کهریز، باغ نو، تهران.
- ۹- _____، ۱۳۸۰، مراقبه، وجد و سرور، ترجمه فرامرز جواهری نیا، فردوسی، تهران.

- ۱۰- — بی تا، فقط مثل آن، بی جا.
- ۱۱- — ۱۳۸۲، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، دارینوس، تهران.
- ۱۲- تیواردی، کدارات، بی تا، دین شناسی تطبیقی، ترجمه مرضیه شنکایی.
- ۱۳- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، قم.
- ۱۴- جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸، کژراهه، جام جم، تهران.
- ۱۵- خلیلی، محمد حسین، ۱۳۸۹، مقام محبت الهی، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، قم.
- ۱۶- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۴۱، لغت نامه دهخدا، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، تهران.
- ۱۷- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، الکافی، مصحح علی اکبر غفاری و آخوندی، ج ۶، دار الکتب اسلامی، چاپ چهارم، تهران.
- ۱۸- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴، بحارالانوار، دار الاحیاء، بیروت.
- ۱۹- محدثی، جواد، ۱۳۹۷، برکرانه جهل حدیث امام خمینی (ره)، نشر هاجر، قم.
- ۲۰- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۸، اسلام و مقتضیات زمان، سپهر، تهران.
- ۲۱- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۵، فلسفه اخلاق، صدرا، تهران.
- ۲۲- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۴، طهارت روح «عبادت و نماز»، گردآورنده حسین واعظی نژاد، ستاد اقامه نماز، قم.
- ۲۳- نرم افزار حکیم ابوعلی سینا، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۲۴- خبرگزاری مهر، دین و اندیشه.